

خاستگاه مفهوم «تهی» در اندیشه «کریستوفر الکساندر»*

نفیس صرامی^۱، کاظم مندگاری^{۲*}، هادی ندیمی^۳

تاریخ دریافت مقاله :

۱۳۹۸/۰۴/۲۶

تاریخ پذیرش مقاله :

۱۳۹۸/۱۱/۱۲

چکیده

تهی مفهوم وسیعی است و در حوزه‌های گوناگون، از عرفان، فلسفه و متافیزیک تا علمی چون فیزیک، علم مواد، نجوم و نیز دانش و هنرهای چون خوش‌نویسی، موسیقی و معماری حضور دارد. در حوزه معماری، تهی به معنای فضایی خالی‌ست که گنجایش بالقوه‌ای دارد، این گنجایش می‌تواند با در برگرفتن چیزها و انسان‌ها بالفعل شده و برای رفتارهای مختلف آنان استفاده گردد. از میان صاحب‌نظران این حوزه، کریستوفر الکساندر به این مفهوم توجه خاص داشته و آن را در ابعادی وسیع‌تر مطرح نظر قرار داده است. واکاوی بستر نظرات وی نشان می‌دهد تهی در قالب سه مفهوم متناسب، که به طور مستقیم (مفاهیم تهی عظیم و تهی) و یا به طور غیرمستقیم و ضمنی (مفهوم تهی‌وارگی) بدان‌ها پرداخته شده است، در این بستر حضور دارد؛ این مفاهیم را می‌توان با تعمق در مضامین و ویژگی‌هایشان در دو دسته غیرکالبدی (تهی عظیم و تهی‌وارگی) و کالبدی (تهی) جای داد. این مقاله می‌کوشد، با توجه به وسعت و عمق این مفاهیم و برای شناخت کامل آنان در اندیشه الکساندر، در بستر اندیشه وی متوقف نشده و به شناسایی خاستگاه و موطن اصلی این مفاهیم بپردازد. هدف اصلی این مقاله آن است که با شناسایی خاستگاه اندیشه الکساندر در باب مفهوم تهی، سرچشمه این اندیشه را روشن کرده و مشخص کند وی برای تبیین حاق این مفهوم و ام‌دار کدام حوزه‌هاست و نسبت آن حوزه‌ها با لایه‌های مختلف این مفهوم در اندیشه وی چگونه است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد خاستگاه اندیشه الکساندر در باب تهی به دلیل ارجاعات الکساندر و ویژگی‌های مشترک، بیش از هر چیز در حوزه ادیان و عرفان خاصه در شرق و نیز حوزه علوم، خاصه، فیزیک جدید است. در این میان سیطره ادیان و عرفان بر اندیشه وی در باب تهی بیشتر است و جوهره اصلی این مفهوم را در اندیشه الکساندر تشکیل می‌دهد، درعین‌حال یافته‌های علم فیزیک وجه تجربی و علمی، به نظرات وی در باب این مفهوم می‌دهند. در واقع الکساندر برای تبیین مفهوم تهی که مفهومی پیچیده و واجد مراتب گوناگون متافیزیکی و فیزیکی است از این دو حوزه با همین مضامین بهره می‌برد تا تمامی ابعاد و وجوه آن مفهوم را مطرح نظر قرار دهد اما آنچه در نهایت ارائه می‌دهد نه به طور کامل متافیزیکی و نه تماماً فیزیکی است بلکه اندیشه‌ای است تغذیه‌شده و مزدوج از ادیان و عرفان شرقی و فیزیک جدید اما سکنی گرفته در وجود الکساندر و بسط یافته شده توسط وی به مثابه یک معمار.

کلمات کلیدی: تهی، تهی‌وارگی، تهی عظیم، کریستوفر الکساندر، معماری

* مقاله حاضر برگرفته از رساله دکتری نگارنده اول، با عنوان: «تهی در معماری، با واکاوی و بسط اندیشه کریستوفر الکساندر»

است که با راهنمایی ارزنده استادان راهنما، دکتر کاظم مندگاری و دکتر هادی ندیمی، در دانشکده هنر و معماری دانشگاه یزد در حال انجام است.

^۱ پژوهشگر دکترای معماری، گروه معماری، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه یزد، یزد؛ Nafisesarami@gmail.com

^{۲*} استادیار گروه معماری، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه یزد، یزد؛ (نویسنده مسئول) Mondegari@yazd.ac.ir

^۳ استاد گروه معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران؛ H_nadimi@sbu.ac.ir

مقدمه

«تهی» مفهوم وسیعی است و در حوزه‌های گوناگون از عرفان، فلسفه و متافیزیک تا علمی چون فیزیک، علم مواد، نجوم و نیز دانش و هنرهایی چون خوش‌نویسی، موسیقی و معماری حضور دارد. در مشرق زمین «تهی» از مفاهیم بنیادین در عرفان، فلسفه و حکمت است و بیشتر در این ساحت معرفتی بسط داده شده است. در حوزه معماری، «کریستوفر الکساندر» به این مفهوم توجه خاص داشته و آن را در ابعاد مختلف و با ارجاعات فراوان مورد نظرپردازی قرار داده است. در این مقاله، در بدایت این مفهوم، که مفهوم بااهمیتی در عرصه معماری است و آرای الکساندر می‌تواند به ایضاح آن در ابعاد مختلف یاری رساند، در بستر اندیشه وی مورد واکاوی قرار می‌گیرد، و مضامین و ویژگی‌های مختلف در یک دسته‌بندی جدید شرح داده می‌شود. سپس از آن‌جا که هر اندیشه‌ای سرچشمه و موطنی دارد، به بررسی خاستگاه اندیشه الکساندر در باب مفهوم تهی پرداخته خواهد شد؛ از این‌رو بستری فراهم می‌آورد که اندیشه یکی از نظرپردازان مطرح حوزه معماری در باب مفهوم تهی به طور جامع شناخته شود.

پرسش‌های تحقیق

مفاهیم اصلی مرتبط با «تهی» در اندیشه کریستوفر الکساندر کدام‌اند؟

این مفاهیم در کدام حوزه‌ها به کار برده شده‌اند؟

ارتباط بین این حوزه‌ها چگونه است؟

کدام حوزه‌ها خاستگاه^۱ مفهوم «تهی» در اندیشه

کریستوفر الکساندر هستند؟

پیشینه تحقیق

از آن‌جا که، موضوع این مقاله، شناخت خاستگاه مفهوم تهی در اندیشه کریستوفر الکساندر است، تحقیقاتی که به اندیشه الکساندر و یا به طور خاص به مفهوم تهی در این اندیشه پرداخته باشند، پیشینه این تحقیق به شمار می‌روند. در این راستا، می‌توان گفت، افراد متعددی در باب نظرات و اندیشه‌های الکساندر، تحقیق و یا به شرح و بسط آن همت گماشته‌اند. از جمله مهم‌ترین آن‌ها، «نیکوس سالینگروس»^۲ است، که به شرح و بسط اندیشه الکساندر پرداخته و چندین کتاب و مقاله در این باب به نگارش درآورده است.^۳ نیز، «پیتر آیزمن»^۴، که مناظره‌ای بحث برانگیز مابین آن دو در سال ۱۹۸۲ در یکی از دانشگاه‌های آمریکا برگزار شده است، «ویلیام ساندرز»^۵، که مقاله «هر چه مردم پسندتر، متحجرت‌تر، حاصل غم‌انگیز کار کریستوفر الکساندر»^۶ در نقد الکساندر و پاسخ وی به آن در مقاله «کتاب جدید نویسنده مشهور بحث داغی را برپا می‌کند»^۷ منتشر شده است، «دیوید سیمون»^۸، که در مقاله‌ای تحت عنوان «کریستوفر الکساندر و پدیده‌شناسی کلیت»^۹ و یا در مقالات Seamon2018, Seamon2019 و نیز در کتابی (Seamon2018) به نظرپردازی در باب آرای وی می‌پردازد، «فیلیپ بال»^{۱۰} (فیزیک‌دان)، «برایان گودوین»^{۱۱} (زیست‌شناس) و «یان استوارت»^{۱۲} (ریاضی‌دان)، سه دانشمندی که آرای الکساندر را نقد کرده و وی در پاسخ به نقد آنان و سایر دانشمندان آخرین مقاله خود در باب پیچیدگی^{۱۳} را می‌نویسد، Bashneen2013 و Yota&Panagiotis2018 تحقیقاتی در باب الگوهای مطرح شده توسط الکساندر در کتاب زبان



الگوها انجام می‌دهند، هستند. هم‌چنین، مهاجری و قمی (۱۳۸۷)، رویکردی تحلیلی بر سیر تحول نظریه‌های کریستوفر الکساندر از ابتدا تاکنون داشته‌اند، همتی (۱۳۸۸)، نظرات الکساندر در باب معماری و راز جاودانگی را به نقد کشیده، نادرنژاد و رحمانی (۱۳۹۰) به بررسی مفاهیم معماری خوب از دیدگاه کریستوفر الکساندر پرداخته و ندیمی (۱۳۹۰) به پژوهشی در باب مفهوم مرکز از دیدگاه کریستوفر الکساندر می‌پردازد، سیروس صبری و اکبری (۱۳۹۲)، مفهوم نظم را از دیدگاه وی در تطابق با علم جدید بررسی می‌کنند، رحمانی و نادرنژاد (۱۳۹۲)، به پشتوانه نظرات الکساندر، احساس را در نهاد انسان‌ها به مثابه یک سنجه برای تشخیص معماری زنده معرفی می‌کنند، طهوری (۱۳۹۶)، از تأثیر هایدگر بر نظرات الکساندر می‌نویسد. بررسی این تحقیقات نشان می‌دهد، بیشتر آن‌ها یا به صورت کلی به بررسی اندیشه الکساندر در حوزه معماری پرداخته و یا به واکاوی برخی مفاهیم دیگر چون مرکز، نظم و... در بستر نظرات وی می‌پردازند و کمتر در باب مفهوم تهی و شناسایی خاستگاه آن در اندیشه الکساندر پرداخته شده است.

روش تحقیق

این تحقیق، یک تحقیق کیفی است و در آن از روش تحلیل مضمونی استفاده شده و مبتنی بر استدلال منطقی است. در این روش با مطالعه منابع، به استخراج مضامین نهفته در مفهوم تهی در بستر اندیشه الکساندر و کشف ارتباط لایه‌های مختلف این مفهوم با حوزه‌های مختلف شده تا در نهایت به خاستگاه این مفهوم در این اندیشه دست یابد.

۱- اندیشه کریستوفر الکساندر

کریستوفر الکساندر تا پیش از سال ۱۹۵۸ در اروپا تحصیل کرده و پرورش یافته و پس از آن در آمریکا و در بستر معماری مدرن آن حضور داشته است. وی در این بستر تلاش داشته اندیشه‌ای را بیرواند که در آن انسان به معماری شایسته خود بازمی‌گردد. الکساندر آثار زیادی را به نگارش درآورده است و در کنار آن از طریق معماری نیز نظرات خویش را بیان کرده است. وی به نظم طبیعت و جهان هستی و نیز معماری بومی توجه داشته و به تأسی از آن‌ها اندیشه‌های خود را که در طول این سال‌ها همواره در حال تغییر و تکامل بوده است، تبیین می‌کند. در نخستین آثار وی^{۱۴}، ردپای ریاضیات و منطق در تبیین فرایند خلق معماری به چشم می‌خورد و پس از آن وی^{۱۵} رویکردی انسان‌شناسانه به معماری پیدا می‌کند. مهم‌ترین آثار وی، چهار مجلد «سرشت نظم» است که در آن‌ها وی به معماری به معنای حقیقی آن توجه دارد. در این کتاب‌ها، وی از جهان‌بینی مکانیکی معماران به ماده و عالم می‌نویسد و معتقد است در مفهوم مکانیکی ماده، که عالم را تبدیل به یک مکانیسم کور در حال چرخش به دور خود و تحت تأثیر قوانین طبیعی می‌کند^{۱۶}، معماری نمی‌تواند شایسته باشد، چرا که درک مکانیکی از عالم، حس زیبایی‌شناسی در معماری را تحت تأثیر قرار می‌دهد، پس نیاز به بازنگری در لایه‌های عمیق ذهن معماران و نگاه آنان به عالم وجود دارد تا نگاهی متعالی به عالم در آنان شکل گیرد. وی شیوه‌ای از سخن را برمی‌گزیند که در عین ظاهر ساده، فهم آن نیازمند تعمق و شناخت برخی مفاهیم به کار رفته است. این مفاهیم کلید ورود به لایه‌های عمیق اندیشه الکساندر هستند و نمی‌توان آن اندیشه را جست مگر از راه فهم آنان و خاستگاه‌های



بخش ضروری از تلاش عملی ما برای ساختن ساختار زنده ادراک شود. (Ibid: 37)

تهی عظیم که در آرای الکساندر به مثابه زمینه عالم هستی از آن تعبیر می‌شود، برخلاف جهان‌بینی حاکم بر قرون اخیر که سرشت حقیقی عالم را ساکن، خنثی و مرده می‌پندارد، سرچشمه هستی است، «بالقوه زنده»^{۲۱} و «بالقوه آگاه»^{۲۲} است و آفرینش و تغییر را از درون تدبیر می‌کند. وی معتقد است این مفهوم عمیق و بنیادین، با مفاهیم «خود حقیقی، اتمن، خدا، یار، تائو و...» (Ibid: 39) در ادیان و عرفان شرقی خویشاوندی داشته و ویژگی‌های مشترکی با آنان دارد، در عین حال الکساندر آن را با بیانی آغشته به فیزیک پیوند می‌زند و معتقد است این نگرش، می‌تواند «در امتداد نظریات علوم تجربی جدید»، خاصه فیزیک جدید، که سرشت حقیقی ماده را «یک فضای خالی زنده» (کاپرا، ۱۳۶۶: ۲۲۶) می‌داند، باشد.

ب) تهی‌وارگی

مضمون غیرکالبدی دیگر از تهی، تهی‌وارگی است. تهی‌وارگی نزد الکساندر، راهی عملی برای معماران در جهت ساختن ساختارهای زنده است؛ وی ارزش یک اثر هنری را در آن می‌داند که چیزی که ساخته می‌شود از فطرت درونی سازنده برآید، به همین دلیل معتقد است سازنده بایستی افکار خویش‌بین را از خود دور کرده و با پاک‌سازی نفس و خاموشی هویت فردی با عالم هستی یکی شود تا آن‌چه می‌سازد به مثابه جزئی از یک کل بزرگ‌تر و در خدمت آن باشد:

من معتقدم یک حالت ضروری ذهن وجود دارد و بدون آن دست‌یابی به خلوص ساختار زنده ممکن نیست... هسته این حالت ضروری ذهن این است که

شکل‌گیریشان. از جمله این مفاهیم، مفهوم تهی‌ست که گاه به طور مستقیم و گاه به گونه‌ای غیرمستقیم و ضمنی و در قالب سه مفهوم کلیدی و منتسب در اندیشه الکساندر حضور دارد و واجد مضامین و ویژگی‌های غیرکالبدی و کالبدی است.

The Great Void	با مضامین	تهی عظیم
Voidness	غیرکالبدی	تهی‌وارگی
The Void	با مضمون کالبدی	تهی

۲- مضامین غیرکالبدی «تهی» در اندیشه الکساندر مضامین غیرکالبدی از تهی در اندیشه الکساندر با دو مفهوم «تهی عظیم»^{۱۷} و «تهی‌وارگی»^{۱۸} جلوه‌گر هستند. این دو در عین حال از مطمح نظر یک معمار ارتباطی عمیق با کالبد یافته‌اند؛ به طوری که وی اساساً برای ترسیم مسیری به سوی ساختن ساختارهای زنده به سراغ مضامین بنیادین غیرکالبدی رفته است تا در نگاه معماران به عالم بازنگری ایجاد کند.

الف) تهی عظیم

از نگاه الکساندر، مهم‌ترین پرسشی که معماران با آن مواجه هستند، پرسش در باب «سرشت ماده» (Alexander, 2004: 318) است و پاسخ به آن در قرون اخیر، به دلیل جهان‌بینی مکانیکی حاکم، معماران را دچار اشتباه و سردرگمی در هنر ساختن کرده است. وی برای پاسخ به این پرسش و تبیین مبانی فکری خود، از مفاهیمی چون «تهی عظیم» بهره می‌برد و سرشت حقیقی ماده را حقیقتی متعالی که تهی، بی‌شکل و بی‌تعین است، معرفی می‌کند:

موجودی^{۱۹} که من آن را تهی می‌خوانم، درون ماده (باطن و ضمیر ماده) واقع شده است، درون ما واقع شده است (Ibid: 45)... آن چیزی^{۲۰} بی‌نام، بدون جسم و بدون فرم است... و بایستی به مثابه یک



جایگاهی برای نور در قلب کالبد ایجاد می‌کند. علاوه بر آن، تهی «شخصیتی دربرگیرنده» (Ibid:73) دارد و وسعت و گنجایشی بالقوه ایجاد می‌کند، وسعتی که در کالبد بالفعل شده اما در تهی می‌تواند با دربرگرفتن چیزها بالفعل شود. این ویژگی‌های متضاد و در عین حال مکمل، اگر ادراک درستی از تهی و کالبد به دست آید، می‌تواند موجب تعادل در ساختمان شود؛ الکساندر، ادراک تهی و کالبد، نه به مثابه فضایی منفی و مثبت که ادراک هر دو به مثابه یک چیز مثبت را پیش رو می‌نهد:

تهی خودش به تنهایی یک «مکان»^{۲۴} است، ممتد، کران‌دار و قابل رؤیت است (Ibid:76)... آن برخلاف فضاهای امروز آمریکا، که از پارکینگ‌ها، راه‌های وسیع، حیاط‌های به معنی و بدون مرزهای مشخص تشکیل شده است، فضایی مثبت است (Ibid:73)... و با کالبد وزن مساوی دارد. (Ibid: 112)

در معماری غربی در ادوار مختلف، معمولاً تهی با ساختمان یا مجسمه‌ای محاط در خود تعریف می‌شود، در واقع «شیء»، فضای اطراف را عینیت می‌بخشد. (نصر، ۱۳۸۹: ۲۰۰) از این منظر، تهی تبدیل به یک «فضای نیهیلیستی با معنایی منفی» (Kuloglu and Samlioglu, 2012: 131) می‌شود. اما آنچه الکساندر در باب تهی می‌نویسد یک فضای خالی مثبت است که انبساط و فرصت نظارگی ایجاد می‌کند و در درون کالبد وجود دارد. وی معتقد است در هر ساختن، معمار در بدایت با یک تهی آغاز می‌کند که قابلیت و گنجایش ساختن دارد و تا انتها در تمام مقیاس‌های ساختار، نیاز به حضور تهی در کنار متضاد خود وجود دارد:

ما با کلیت فضای خالی شروع کردیم، فضایی که به زحمت قابل رؤیت بود... سپس آن را به نحوی شاخ و برگ دادیم که ساختار موجود را حمایت کند و به

شما هر ساختمان را به مثابه هدیه‌ای برای خداوند بسازید نه برای این که شما را بستاید.

همه ما تمایلی برای شناخت ساختمان به مثابه آنچه که ما ساخته‌ایم داریم، این حس عمیقاً در توانایی ما برای ساختن تأثیر می‌گذارد و ممکن است ما را مشهور کند اما ساختمان را خراب می‌کند.

(Alexander, 2004:304)

وی حاصل پیمودن این مسیر را که «در زمان حاضر به دست فراموشی سپرده شده و بایستی دوباره به کار گرفته شود» (Ibid:309) «تعالی» (Ibid) سازنده می‌داند. در واقع تهی‌وارگی که «هسته مرکزی تمام مکاتب عرفانی شرقی است و از طریق آن به حکمت‌های عرفانی نوعی خصیصه عملی می‌بخشد» (کاپرا، ۱۳۶۶: ۳۷)، از نگاه الکساندر به مثابه موضوعی کاربردی برای معماران قابل طرح است.

۳- مضامین کالبدی «تهی» در اندیشه الکساندر

در اندیشه کریستوفر الکساندر «تهی» به مثابه یک مفهوم ساختاری نیز مطرح می‌شود؛ این مضمون از تهی برخلاف دو مضمون دیگر ارتباط مستقیم‌تری با کالبد دارد. تهی به مثابه یک مفهوم ساختاری در کنار متضادهای هم‌جوار خود که الکساندر آن‌ها را «متضاد مکمل»^{۲۳} (Alexander, 2004:195) می‌نامد معنا می‌یابد؛ تعمق بر این متضادها نشان می‌دهد آن‌ها از سه منظر قابل تبیین هستند:

الف) تهی و کالبد

تهی و کالبد نخستین متضاد مکمل و اصلی‌ترین آن‌هاست؛ الکساندر معتقد است تهی در درون کالبد، مانند روح در درون بدن، استقرار می‌یابد، همواره توسط آن «احاطه شده» (الکساندر، ۱۳۹۲: ۲۲۲) و به واسطه سکوت، سادگی و آرامش درونی خود، یک «فضای تنفس عمیق» (Alexander, 2005:46) و



بنفش هستند. از منظر الکساندر، جفت رنگ‌ها، متضادهای مکملی هستند که تعاملشان با یکدیگر می‌تواند یک آرایش فضایی متعادل مانند آنچه در باب «تهی و کالبد» یا «سادگی و پیچیدگی» گفته شد، به وجود بیاورد. البته این بدان معنا نیست که یکی از جفت‌رنگ‌ها معادل تهی (یا سادگی) و دیگری معادل کالبد (یا پیچیدگی) است، بلکه از آن جهت که رنگ‌ها نیز مانند تهی، با متضاد خود، یا به تعبیر الکساندر با متضاد مکمل خود، معنا می‌یابند، آن‌ها نیز در زمره متضادهای مکمل مرتبط با تهی قرار می‌گیرند. از میان آن‌ها سبز، آبی، بنفش و هم‌خانواده‌های آن‌ها، رنگ‌های «پس‌رو» (لاوسون، ۱۳۹۱: ۶۶) و قرمز، نارنجی، زرد و هم‌خانواده‌هایشان «پیش‌رو» (همان‌جا) هستند، اما وزن مساوی دارند و مانند تهی و کالبد هر دو مثبت بوده و به میزان توجه یکسان نیازمندند.

۴- خاستگاه مفهوم «تهی» در اندیشه الکساندر

آن‌طور که گفته شد، از منظر الکساندر، مفهوم تهی، خاصه مضامین غیرکالبدی آن (تهی‌عظیم و تهی‌وارگی)، مفاهیم خویشاوندی را در حوزه ادیان و عرفان شرقی و نیز در فیزیک جدید دارند؛ از جمله این مفاهیم برهمن، خدا، عدم، تائو، سون‌یاتا، فنا، نیستی و... در ادیان و عرفان و یا خلاء، فضای خالی و... در فیزیک هستند. این مفاهیم که برخی واجد وجه متافیزیکی و برخی واجد وجه فیزیکی هستند، در اندیشه الکساندر، همواره مورد ارجاع واقع شده، با هم پیوند خورده و خاستگاه اصلی اندیشه وی هستند. علاوه بر آن‌ها، در حوزه هنر و معماری نیز برخی مفاهیم یا اندیشه‌هایی وجود دارد که ممکن است بر اندیشه الکساندر در باب تهی مؤثر باشند، بنابراین این سه حوزه مورد تعمق قرار می‌گیرند تا

منصه ظهور برساند (الکساندر، ۱۳۹۳: ۸۱) تحول (آرایش) فضای خالی، وجود فضاهای پس‌مانده را برطرف می‌سازد. حوزه‌هایی (فضاهایی) که نسبتاً نامتمایز است و به وجه تمایزشان نیازی نیست، زدوده می‌شود و به این ترتیب فضاها همگن‌تر می‌گردد و به وسیله ناحیه مرزی که به آن‌ها ضمیمه می‌شود و با ساختاری متفاوت‌تر که آن‌ها را در برمی‌گیرد، بیش‌تر تعریف می‌شود. (الکساندر، ۱۳۹۳: ۸۹)

ب) سادگی و پیچیدگی

از منظر دیگر، تهی نه فقط فضایی خالی که بخشی از کالبد است که از سادگی و کمی اطلاعات قابل دریافت برخوردار است و متضاد مکمل آن، بخش دیگر کالبد که از هجوم اطلاعات بصری متنوع بهره می‌برد، هست. این نوع نگاه در حوزه معماری قدری متفاوت از نگاهی‌ست به مفهوم تهی که آن را تنها، خویشاوند فضا می‌داند؛ از این منظر در «سادگی» به دلیل گنجایشی که به طور کامل بالفعل نشده است، ویژگی «تهی بودن» جلوه‌گری می‌کند و در «پیچیدگی» به دلیل جزئیات زیاد و ویژگی پُر بودن و به کمال رسیدن. الکساندر معتقد است، سادگی و پیچیدگی به مثابه متضادهای مکمل با کنار هم قرار گرفتن، زوج شدن، انسجام و درهم‌تنیدگی، از ثابت ماندن نگاه در یک نقطه و محصور شدن ذهن جلوگیری کرده و نوعی «تعادل» (الکساندر، ۱۳۹۲: ۲۲۵) در ادراک را به وجود می‌آورند.

ج) جفت رنگ‌ها

سومین متضاد مکمل «جفت رنگ‌ها»^{۲۵} هستند. ۲۶ الکساندر معتقد است، رنگ‌ها به صورت جفت عمل می‌کنند؛ جفت رنگ‌ها، رنگ‌هایی هستند که در چرخه رنگ روبه‌روی هم قرار گرفته، تفاوت زیادی با هم دارند و متضاد هم به شمار می‌روند؛ از جمله این جفت رنگ‌ها قرمز-سبز، آبی-نارنجی و زرد-



ارتباط آن‌ها با وجوه مختلف اندیشه الکساندر روشن گردد.

الف) جوهره اصلی مفهوم در حوزه ادیان و عرفان شرقی

مفاهیم خویشاوند تهی عظیم و تهی‌وارگی در حوزه ادیان به طور بنیادی مطمح نظر بوده‌اند؛ از این میان ادیانی که در درون خود نحله‌های عرفانی قوی‌تری دارند در این باب بیشتر سخن گفته‌اند. این نحله‌ها بیشتر در مشرق زمین یافت می‌شوند؛ در این نحله‌ها، این مفاهیم به دو صورت آمده و جوهره اصلی مفهوم تهی در اندیشه الکساندر را شکل می‌دهند: صورت نخست در باب تهی عظیم است و نوعی بیان سلبی از حقیقت مطلق و یگانه عالم، که اشاره به بی‌شکلی، فاقد محتوای مادی و لائسیت آن دارد، را نشان می‌دهد.

از دیدگاه شرقی حقیقتی که زیربنای تمام پدیده‌هاست در آن سوی تمام شکل‌ها بوده و هرگونه شرح و توصیف و تشخیصی را محال و ممتنع می‌سازد و از این‌روست که غالباً گفته می‌شود که آن حقیقتی است بی‌شکل، خالی یا تهی. اما نباید از این تهی بودن برداشت هیچ بودن بشود بلکه برعکس، این حقیقت وجود و جوهر تمام شکل‌ها و سرچشمه تمام هستی است. (کاپرا، ۱۳۶۶: ۲۱۵)

برای مثال در هندوئیسم (مذهب برهمنی)، برتری برهمن، آن حقیقت غایی، از توصیف و تصور سبب می‌شود هندوها به بیان سلبی از آن روی بیاورند^{۲۷} و آن را نامتناهی، بی‌شکل، خالی یا تهی بخوانند و یا در بودیسم (مذهب بودایی)، حقیقت، «سون‌یاتا»^{۲۸} خوانده می‌شود که «به معنای تهی یا خلو است» (همان: ۱۰۵)، نیز در تائوئیسم (مذهب تائو)، «تائو وجودی خالی و بی‌شکل است که خود مولد شکل‌هاست» (همان: ۲۱۷)، به طوری که لائوتسه تائو

را «یک دره میان تهی یا ظرف تا ابد خالی می‌داند که ظرفیت جا دادن بی‌نهایت شکل را دارد» (همان: ۲۱۶) یا آن را «آوندی تهی که می‌توان از آن فیض برد» (استیس، ۱۳۵۸: ۱۸۰) می‌خواند.

هم‌چنین در مذهب اسلام، تعالی وجودی^{۲۹} حقیقت مطلق و نیز تعالی معرفتی آن، بدین معنی که حق از هر آنچه درباره‌اش اندیشه می‌شود فراتر است و هیچ نوع معرفت ایجابی محض از او نمی‌توان داشت، سبب می‌شود که «همواره بتوان او را با یک بیان سلب شناخت؛ یعنی او را از صفاتی که خود داشته یا ماسوی الله دارد تنزیه کرد». (کاکایی، ۱۳۸۶: ۴۶) بدین‌سان بحث تنزیه در کلام مذهب اسلام و مفاهیمی چون عدم، نیستی و تهی در ادبیات عرفان اسلامی^{۳۰} از وزن و جایگاه خاصی برخوردارند.

صورت دوم، در باب تهی‌وارگی است،

تهی‌وارگی هنگامی رخ می‌دهد که فردی (عارفی) بتواند از هجوم حسیات رها شود، تمام صور حسی را از لوح ضمیر خویش بزدايد و سپس همه اندیشه‌های انتزاعی، شیوه‌های استدلال، میل و خواهش و سایر محتویات مخصوص ذهن را از آن طرد کند. در آن صورت مسلماً هیچ محتوای ذهنی (روانی) باقی نخواهد ماند و آنچه می‌ماند تهی‌واره یا خلاء محض است. (استیس، ۱۳۵۸: ۸۱)

چون چنین تجربه‌ای فاقد محتواسست، عرفا غالباً آن را «لاوجود، وادی، برهوت بی‌بر، دریای متلاطم، واحد حقیقی» (همان: ۱۱۰)، «یگانه و نامتناهی» (همان: ۸۲) می‌خوانند که «همه و همه معادل و مترادف با تجربه یکسانی از وحدتی مطلق است که در آن تمایزات تجربی راه ندارد». (همان: ۱۱۰) «این نوع از آگاهی عرفانی اغلب پس از سال‌ها سیر و سلوک به دست می‌آید و گاه «آمدنی»^{۳۱} می‌شود و بی‌جستجو دست می‌دهد». (همان: ۸۴)



در علم فیزیک، فضای خالی، خلاء یا تهی از مفاهیم بنیادین به شمار می‌روند و در دو دوره کلاسیک و جدید قابل تعمق هستند. در فیزیک کلاسیک، تهی «فضایی سه‌بعدی از هندسه اقلیدسی، مطلق، همیشه ساکن و لایتغیر یا به گفته خود نیوتن، مطلق در ماهیت خود، بی‌توجه به هر عامل خارجی، همیشه یکسان و ساکن» (کاپرا، ۱۳۶۶: ۶۱) بوده و به مثابه ظرف خالی برای عناصر و پدیده‌های فیزیکی عمل می‌کند. عناصری که در این فضای مطلق حرکت می‌کنند عناصری هستند از ذرات مادی که «نیوتن آن‌ها را از اشیا کوچک، صلب و غیر قابل تخریبی می‌داند که تمام مواد از آن‌ها ساخته شده‌اند». (همان‌جا) بدین‌سان جهان در فیزیک کلاسیک «بر مبنای اعتقاد به ذراتی صلب و لایتجزی که در خلاء در حال حرکت هستند، استوار است». (همان: ۲۱۱)

در فیزیک جدید، اما، تمایز بین ذرات و تهی، شدت و حدت خود را از دست می‌دهد و تغییر نگرش عمیقی در مفهوم کلاسیک تهی اتفاق می‌افتد. «فیزیک جدید نگاه خیره‌انسان را از ذرات مرئی برداشته» (همان: ۲۱۸) و به سرشت حقیقی آن‌ها دوخته و نشان می‌دهد که «دیگر نمی‌توان به ذره به دید یک جسم ساکن نگریست بلکه باید به آن به مثابه الگویی دینامیک و پدیده‌ای واجد انرژی که خود را به شکل جرم ذره‌ای نمایان می‌سازد، نگاه کرد». (همان: ۸۲)

از این منظر، ذرات «انقباض‌های موضعی و تراکم‌های انرژی هستند که می‌آیند و می‌روند» (همان: ۲۱۴) و تهی «یک فضای خالی زنده که ضربانی موزون و بی‌پایان می‌آفریند و می‌میراند». (همان: ۲۲۶) الکساندر نظریات فیزیک جدید در باب «فضای خالی زنده موجود در عالم» را با باورهای دینی و عرفانی موجود در باب «تهی بودن حقیقت مطلق از شکل‌ها و مادیت»، پیوند می‌زند و تلاش

برای مثال در هندوئیسم (مذهب برهمنی)، بزرگترین رستگاری برای هر سالک برهمنی «اتحاد نفس فردی (آتمن)، با نفس کلی (برهمن) است» (همان: ۹۸) و مقدمه رسیدن به این نوع رستگاری، «ریاضت، چله‌نشینی» (کاپرا، ۱۳۶۶: ۹۵) و تهی‌وارگی است، این مرحله چون «حل شدن قطعه‌ای نمک در آب» (استیس، ۱۳۵۸: ۱۱۹) است. یا در بودیسم (مذهب بودایی)، تهی‌وارگی به مثابه راه یگانه رستگاری آمده است، نیز در تائوئیسم (مذهب تائو)، تهی‌وارگی به مثابه راه نیل به تائو، آن حقیقت لایتغیر، آمده است؛ به طوری که لائوتسه می‌نویسد: «آن کس که علم و دانش را پیگیری کند هر روز افزایش خواهد یافت و آن کس که تائو را پیگیری کند هر روز کاهش خواهد یافت».

(کاپرا، ۱۳۶۶: ۴۳) و یا در جای دیگر آمده است: «تهی باش تا پر باشی». (همان: ۱۲۳)

هم‌چنین در مذهب اسلام، تهی‌وارگی، راهی‌ست که امکان عقب‌نشینی انسان از مسیر وجودی خود را فراهم کرده و «نوعی یادآوری مجدد از خویشتن متعالی که بی‌نهایت برتر از من انسانی است می‌نماید». (لنگس، ۱۳۸۶: ۳) هنگامی که به واسطه تهی‌وارگی امواج ذهنی فرد خاموش گردد، تفکری یکپارچه و ثابت بر وی مستولی می‌گردد که مراقبه، شهود و وصل پی‌آمد آن است.^{۳۲} در عرفان اسلامی این حالت از دست دادن فردیت^{۳۳} و مزج و محو شدن همه تشخصات فردی در وحدت چندان مشهور است که اصطلاح فنی خاصی از آن خویش دارد؛ «این حالت را فنا یا نیستی می‌نامند».

(استیس، ۱۳۵۸: ۱۱۶)

ب) وجوه تجربی مفهوم در حوزه فیزیک جدید



می‌کند و جوه تجربی و علمی به نظر خود، که اساساً تأکید فراوانی بر آن دارد، بدهد.

ج) اندیشه‌های موازی در حوزه هنر و معماری

در حوزه هنر و معماری، تهی یا مفاهیم خویشاوند آن در کنار مفاهیم متضاد با خود به کار برده شده‌اند. در این حوزه این مفهوم به معنای آنچه از اشیا مادی خالی است یا کمتر از ماده برخوردار است ولی ظرفیت پذیرش آن را دارد، مطرح می‌گردد. برای مثال آنچه در خوش‌نویسی به مثابه بیاض (سفیدی) و در تضاد با سواد (سیاهی) وجود دارد، به تهی نزدیک است؛ بیاض آن زمینه سفیدی است که پیش از سواد وجود داشته، بین و تبیینی در آن نیست و ظرفیت سیاه شدن دارد و یا در موسیقی، سکوت در تضاد با صدا به تهی نزدیک است.

در معماری، مفاهیمی چون خالی در تضاد با پر، فضا در تضاد با کالبد خویشاوند تهی و متضادهای آن در اندیشه الکساندر هستند. در این میان فضا، مفهوم وسیعی که از قرن ۱۸م تبدیل به مفهومی با «هویت مثبت و کیفیتی بیش از یک سطح دو بعدی» (کالینز، ۱۳۷۵: ۳۵۷-۳۵۶) در معماری شده، توسط وی در برخی مواقع به جای تهی به کار برده می‌شود. ایده «فضا-زمان»^{۳۴} (گیدین، ۱۳۸۶: ۳۶۳) که در قرن ۱۹م، توسط زیگفرید گیدین^{۳۵} مطرح می‌شود نیز می‌تواند خویشاوند تهی به‌شمار رود. البته به نظر می‌رسد گیدین نمی‌تواند آن را به ایضاح کامل برساند و «گاهی آن را مترادف با بعد چهارم، گاهی معادل هندسه غیر اقلیدسی قرار می‌دهد». (کالینز، ۱۳۷۵: ۳۶۰)

علاوه بر این‌ها، برخی مفاهیم دیگر در ادبیات حوزه معماری وجود دارد که به مضامین غیرکالبدی تهی (تهی‌عظیم) نزدیک است، از آن جمله مفهوم

سکوت^{۳۶} که مطمح نظر لویی کان است. لویی کان «حقیقت به ما هو حقیقت» (حجت، ۱۳۹۴: ۵۱) را با مفهوم سکوت وصف می‌کند؛ «سکوت به معنای بسیار بسیار آرام نیست» (همان: ۳۸-۳۷) بلکه چیزی است که در ژرفای آن هیچ بیانی وجود ندارد، پس می‌تواند یک بیان سلبی از حقیقتی باشد که قابل وصف نیست. این مفهوم بر حقیقت بی‌کران و مستوری دلالت می‌کند که هیچ بین و تبیینی در آن راه نداشته و محل عدم تعیین است اما میل و توان به ظهور رسیدن دارد؛ مانند سکوت که بیانی در آن وجود ندارد اما «طلب بیان» (همان: ۳۸) وجود دارد. پس این حقیقت، گرچه محل عدم تعیین است می‌تواند دچار تعیین شود، «نیروی بی‌کرانی» (همان: ۴۵) است که توان آن را دارد که تمام چیزهای کرانمند از آن برخیزد؛ نقطه آغازی است که تکرار می‌شود. لویی کان وظیفه معمار را آن می‌داند که با اثر خود حقیقت (سکوت) را به ظهور برساند و ظهور آن را با جلوه‌گری نور در معماری می‌داند، چرا که معتقد است «نور ظرفیت وجود بخشیدن و بن بخشیدن را دارد» (همان: ۲۹) و می‌تواند به فضاها تعیین و تفاوت ببخشد. به نظر می‌رسد، تمام این مفاهیم و اندیشه‌های مرتبط با آن به موازات اندیشه الکساندر در این حوزه حضور دارند چرا که وی کمتر اشاره‌ای به آن‌ها دارد.

۵- ارتباط بین دو خاستگاه اصلی

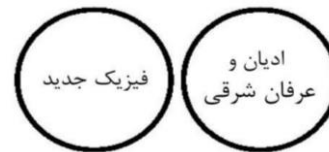
ز میان حوزه‌هایی که به منظور شناسایی خاستگاه اندیشه الکساندر در باب مفهوم تهی بررسی شد، دو حوزه فیزیک جدید و ادیان و عرفان شرقی که به نظر خاستگاه‌های اصلی اندیشه وی هستند، کاملاً مجزا از یک‌دیگر نیستند؛ بلکه بسیاری از نظرپردازان معتقدند اندیشه تصوفی و عرفانی شرقی زمینه‌ساز



ارتباط با دیگری داشته باشند؛ نیز ویژگی مشترک در هر دو حوزه علم و دین، «ضعف و نارسایی زبان» (تالوت ۱۳۹۷: ۶۷) برای بیان ماهیت آنچه در پی کشف آن هستند، است، چرا که توصیف ماهیت غایی عالم فراتر از زبان است و استفاده از مفاهیمی وابسته و گاه متناقض هم چون موج-ذره، فنا-بقا و... در هر دو حوزه این امر را نشان می‌دهد. بنابراین این ابزار ناقص بیان نمی‌تواند معیاری برای جداانگاری و یا اشتراک علم و دین باشد، بلکه وجوه اشتراک در جهان‌بینی ترسیم شده توسط این دو حوزه خاصه ادیان و عرفان شرقی و فیزیک جدید است.

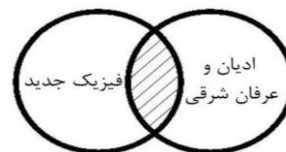
بنابراین این نوشتار مبنا را بر اشتراک این دو حوزه- که قوت بیشتری دارد- می‌گذارد، اما آنچه بدان توجه دارد آن است که این مشابَهت‌ها به دلیل تفاوت ابعاد ادیان و عرفان و علم فیزیک نمی‌تواند ذاتی باشد؛ این دو حوزه یکی در بُعد متافیزیکی و دیگری در بُعد فیزیکی در پی کشف عالم هستند، بنابراین دو دستگاه فکری متفاوت در دو بُعد مختلف را می‌سازند. در بسیاری از جهان‌بینی‌ها، دو بُعد متافیزیک و فیزیک در مراتبی طولی نسبت به موضوعشان، یعنی کشف حقیقت غایی عالم، قرار می‌گیرند. این چیزی است که اندیشمندان غربی بدان توجه نداشته و حوزه‌ها را در عرض یک‌دیگر قرار داده و قائل به وجه اشتراک (یا تفاوت اساسی) آن دو شده‌اند؛ (تصاویر ۱ و ۲) گفتنی است افلاطون و پیروان او نظام خلقت را در مثل تجسم کرده‌اند. وی عالم را دو بخش کرده است. فیزیک و متافیزیک، عالم ماورای طبیعت اصل است و عالم طبیعت سایه و ظل عالم ماورا است، عالم ماورا عالم ارباب انواع است که از دیدگاه او مثل الامثال در رأس مخروط قرار دارد و عالم اجسام در قاعده آن. این خلقت

مناسب و منطقی برای نظریه‌های فیزیک جدید است. این بدان معناست که جهان‌بینی که فیزیک جدید به انسان می‌دهد وجوه اشتراک بسیاری با جهان‌بینی عرفان شرقی دارد. از جمله نظرپردازی که قائل به این وجوه اشتراک هستند، «فریتيوف کاپرا»^{۳۷} است؛ وی این وجوه اشتراک را در «وحدت همه اشیا»، «نیرو سرشتی بودن عالم»، نگرش به «تهی» و اهمیت بیشتر آن نسبت به ذرات و اشکال و... می‌داند. دیدگاه مخالف وی معتقد است علم و ادیان به طور اساسی با هم متفاوت هستند؛ از دلایل آنان می‌توان به «منحصر به فرد بودن وحی و الهام»^{۳۸}، «تمایز بین وجود شخصی و اشیا غیرشخصی»^{۳۹} و «تفاوت عملکردی زبان علم و دین»^{۴۰} اشاره کرد، از این میان سومین مورد مهم‌ترین مورد است و بر مبنای آن تشابهات لفظی نمی‌تواند دلیل موجهی بر تشابه و اشتراک محتوایی باشد.



تصویر ۱: تفاوت علم و دین.

مأخذ: نگارنده



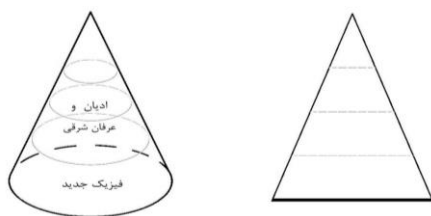
تصویر ۲: اشتراک علم و دین.

مأخذ: نگارنده

البته به نظر می‌رسد جداانگاری مطلق علم و دین بر مبنای این دلیل پذیرفتنی نیست؛ اگرچه این دو حوزه ماهیت‌های متفاوتی دارند، اما گزاره‌های علمی و دینی هر دو در پی «ارائه تفسیری منسجم و هماهنگ از کل تجارب بشری‌اند» (فتحی‌زاده و محمدی اصل، ۱۳۹۰: ۷۷) نه این‌که هر یک زبانی جداگانه و بی



به شمار آورد بلکه آن‌ها به مثابه اندیشه‌هایی موازی در یک حوزه وجود دارند که ممکن است دغدغه‌های مشترک، صاحبان اندیشه را به یک سو سوق داده و آنان لزوماً از هم متأثر نباشند. اما خاستگاه اندیشه الکساندر به دلیل ارجاعات الکساندر و ویژگی‌های مشترک، بیش از هر چیز در حوزه ادیان و عرفان شرقی و نیز حوزه علوم، خاصه، فیزیک جدید است. در این میان، سیطره ادیان و عرفان بر اندیشه وی در باب مفاهیم مختلف تهی بیشتر است و جوهره اصلی این مفاهیم را در اندیشه الکساندر تشکیل می‌دهد، درعین حال بیان وی آغشته به بیانی علمی و فیزیکی است و یافته‌های علم فیزیک وجه تجربی، علمی و آزمون‌پذیری، که خود تأکید فراوانی بر آن دارد، به نظرات وی می‌دهند.



تصویر ۳. هم‌گرایی دین (ادیان و عرفان شرقی) و علم (فیزیک جدید). مأخذ: نگارنده

بدین‌سان به صورت دقیق‌تر و بر مبنای مدل ترسیم شده در نمودار ۳، که در آن، این دو وجه متافیزیکی و فیزیکی در نظر وی، به مثابه دو دستگاه فکری با ابعاد مختلف ولی در عین حال واجد مراتب طولی، از هم تفکیک شده‌اند، می‌توان گفت، خاستگاه مفهوم تهی در اندیشه الکساندر، از نقطه مشترک دو حوزه، که در واقع کشف حقیقت عالم هست، آغاز شده، از این دو دستگاه فکری هم‌گرا می‌گذرد و در خود او سکنی می‌گیرد و بسط می‌یابد. (تصویر ۴) در واقع الکساندر برای تبیین مفهوم تهی که مفهومی پیچیده و واجد مراتب گوناگون متافیزیکی و فیزیکی

مخروطی شکل بدین گونه است که مثل الامثال و رب الارباب، از ذات مبدأ اول به وجود آمده است و فیض به تدریج متکثر و ارباب انواع یا امثال تکثر یافته‌اند تا به عالم اجسام که قاعده آن مخروط است. در جهان‌بینی اسلامی نیز مراتب هستی از مرتبه ذات حق آغاز شده و سپس به مرتبه اعیان ثابته، ارواح، عالم مثال، و عالم اجسام که موضوع فیزیک است می‌رسد.

این مراتب طولی هستند و رابطه آن‌ها، رابطه بین علت و معلول است؛ یعنی موجودات ماورایی علل وجودی عالم ماده هستند. پس اگر مراتب طولی این دو دستگاه فکری در نظر گرفته شود، می‌توان گفت ادیان و عرفان در پی کشف حقیقت عالم در تمام مراتب هستی و فیزیک در پی کشف حقیقت عالم در مرتبه عالم جسمانی، که پایین‌ترین مرتبه است، هستند، بدین‌سان این دو حوزه در حالی که تمامیت و یگانگی خود را ارج می‌نهند، به دلیل وجه اشتراک موضوعی (کشف حقیقت غایی عالم) هم‌گرا هستند و به دلیل زمینه‌سازی مناسب و منطقی ادیان و عرفان شرقی برای فیزیک جدید، به صورت تصویر ۳ در نظر گرفته می‌شوند.

۶- نتایج

همان‌طور که گذشت، از میان مفاهیم متناسب به تهی که کریستوفر الکساندر مطرح می‌کند، تهی عظیم و تهی‌وارگی هسته اصلی ادیان و عرفان شرقی هستند؛ نیز تهی عظیم پایه محکم و استواری در فیزیک جدید دارد و تهی به مثابه یک مفهوم ساختاری و مفاهیم خویشاوند تهی عظیم، هم‌چون مفهوم سکوت، در حوزه هنر و معماری هم مطرح هستند؛ از این میان به نظر می‌رسد اندیشه‌های موجود در هنر و معماری را نمی‌توان خاستگاه و سرچشمه اندیشه الکساندر



۷- پی نوشت

۱- خاستگاه به معنای «محل برخاستن، مبدأ، جایگاه بلند شدن و طلوع کردن» (لغتنامه دهخدا، ذیل واژه خاستگاه) است.

2- Nikos Salingaros

۳- ر.ک. کتاب یک نظریه معماری (سالینگروس ۱۳۸۲) و Some Notes on Christopher Alexander

4- Peter Eisenman

5- William Saunders

۶- ر.ک. ساندرز ۱۳۸۲.

۷- ر.ک. الکساندر ۱۳۸۲.

8- David Seamon

۹- ر.ک. Seamon 2007.

10- Philip Ball

11- Brian Goodwin

12- Ian Stewart

۱۳- ر.ک. Alexander 2003.

۱۴- در کتاب‌های «یادداشت‌هایی بر ترکیب فرم» و «شهر درخت نیست».

۱۵- در کتاب «زبان الگو».

۱۶- دکارت، پیش‌گام این نوع جهان‌بینی است.

17- Great Void

18- Voidness

19- Entity

20- Something

21- Potentially living kind of stuff.

22- Potentially conscious stuff.

23- Complementary Opposites

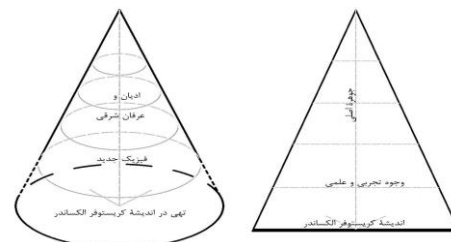
متضادهای مکمل، در واقع دو نیمه یک چیز هستند که هم‌جواری و انسجام آن‌ها در کنار یک‌دیگر، تعادل را در آن چیز به وجود می‌آورد.

24- Place

25- Linked Color Pairs

۲۶- الکساندر، برخلاف دیدگاه مدرنیته، که با «اتصال فرد به عالم از طریق رنگ» (نیکوس ای سالینگروس، یک نظریه معماری، ص ۳۰۶) مخالف است، معتقد است «رنگ به تنهایی می‌تواند عهده‌دار یک ارتباط قوی،

است از این دو حوزه با همین مضامین بهره می‌برد تا تمامی ابعاد و وجوه آن مفهوم را مطمح نظر قرار دهد اما آنچه در نهایت ارائه می‌دهد نه به طور کامل متافیزیکی و نه تماماً فیزیکی است بلکه اندیشه‌ای است تغذیه‌شده و مزدوج از ادیان و عرفان شرقی و فیزیک جدید اما سکنی گرفته در وجود الکساندر و بسط یافته شده توسط وی به مثابه یک معمار؛ در واقع می‌توان گفت، هسته اصلی اندیشه وی به مثابه یک معمار، آن‌جاست که وی از تهی و کیفیت خلاء ایجاد شده به واسطه حضور آن در ساختارهای زنده در عرصه معماری و نیز از تعادلی که به واسطه هم‌نشینی تهی و متضادهایش ایجاد می‌شود، سخن می‌گوید؛ اما این اندیشه از یک سو با نمونه‌های مشابهی که وی از ساختارهای بسط یافته در فیزیک جدید و حتی زیست‌شناسی (علم جدید) می‌آورد، تا وجه تجربی و علمی اندیشه خود را تقویت کند، پیوند خورده و از سوی دیگر، وی به این سطح از مفهوم تهی در عالم واقع بسنده نکرده و در مراتبی بالاتر، تهی‌وارگی معمار را برای قرارگیری وی در مسیر ساختن ساختارهای زنده ضروری دانسته و نیز به جوهره اصلی این مفهوم می‌پردازد و در بیان سرشت حقیقی ماده، از تهی بودن حقیقت عالم هستی (تهی‌عظیم) که سرچشمه حیات برای ساختارهای زنده در معماری است، می‌گوید.



تصویر ۴: خاستگاه مفهوم تهی در اندیشه الکساندر.

مأخذ: نگارنده



- متفاوت و مستقل میان انسان و ساختمان باشد» (همان، ص ۱۷۱)، بنابراین دو متضاد مکمل را در زمینه هندسه و سومین متضاد مکمل را در زمینه رنگ که جزء دیگر نظم ساختاری، است، تبیین می‌کند.
- ۲۷- هندی‌ها به بیان سلبی برتری می‌دهند؛ در زبان آن‌ها کلمه‌ای که با صفت منفی ترکیب می‌شود نه معنای منفی که معنای مثبتی را در بردارد. برای مثال ناخشونت ارزش مثبت‌تر و اخلاقی‌تری از صلح و آرامش دارد. (هاجیمه ناکامورا، شیوه‌های تفکر ملل شرقی، ص ۱۰۶ و ۱۰۷)
- 28- Synyata**
- ۲۹- لیس کمتله شیء (سوره شوری، آیه ۱۱)
- ۳۰- «بر عدم باشم نه بر موجود مست / زان‌که معشوقِ عدم وافی‌تر است (مثنوی معنوی، ۵/۳۱۵)»
- «گم شدن در گم شدن دین من است / نیستی در هست آیین من است (دیوان شمس، غزل شماره ۴۳۰)»
- 31- Spontaneous**
- ۳۲- «از وجود خود چو نی گشتم تهی / نیست از غیر خدایم آگهی» (الهی قمشه‌ای)
- 33- Loss of Individuality**
- 34- Spacetime**
- 35- Sigfried Giedion (1888-1968)**
- 36- Silence**
- 37- Fritjof Capra (1939)**
- 38- Uniqueness of Revelation**
- 39- Distinction between Personal Existence and Impersonal Objects**
- 40- Functional Differences between Scientific and Religious Language**
- ۸- منابع**
- استیس، والتر ترنس. ۱۳۵۸. عرفان و فلسفه. ترجمه بها الدین خرم‌شاهی. چ ۵. تهران: سروش.
- الکساندر، کریستوفر. بهار ۱۳۸۲. کتاب جدید نویسنده مشهور بحث داغی را برپا می‌کند. ترجمه پردیس فروزی. در دوماهنامه معمار ۵ (۲۰): ۲۰-۲۱.
- الکساندر، کریستوفر. ۱۳۹۲. سرشت نظم (ساختارهای زنده در معماری). ترجمه رضا سیروس صبری و علی اکبری. ج ۱. چ ۲. تهران: پرهام نقش.
- الکساندر، کریستوفر. ۱۳۹۳. سرشت نظم (فرایند آفرینش حیات (بخش نخست): تحولات نگهدارنده ساختار). ترجمه رضا سیروس صبری و علی اکبری. ج ۲. چ ۲. تهران: پرهام نقش.
- الهی قمشه‌ای، حسین محی‌الدین. ۱۳۸۶. ۳۶۵ روز در صحبت مولانا. تهران: سخن.
- تالبوت، مایکل. ۱۳۹۷. عرفان و فیزیک جدید. چ ۸. تهران: هرمس.
- حجت، مهدی. ۱۳۹۴. حضور و ظهور در شرح سکوت و نور. تهران: نشر علمی.
- رحمانی، مهسا و نادرنژاد، امین. پاییز ۱۳۹۲. بازشناسی توانایی احساس برای خلق یک معماری زنده با استناد به آرای کریستوفر الکساندر. در صفا ۲۳ (۳): ۷-۱۸.
- سالینگروس، نیکوس ای. ۱۳۸۷. یک نظریه معماری. ترجمه سعید زرین‌مهر و زهیر متکی. تهران: مرکز مطالعاتی و تحقیقاتی شهرسازی و معماری.
- ساندرز، ویلیام. بهار ۱۳۸۲. هر چه مردم پسندتر، متحجرت‌تر، حاصل غم‌انگیز کار کریستوفر الکساندر. ترجمه پردیس فروزی. در دوماهنامه معمار ۵ (۲۰): ۱۸-۲۰.
- سیروس صبری، رضا و اکبری، علی. تابستان ۱۳۹۲. مفهوم نظم، کریستوفر الکساندر و علم جدید. در صفا ۲۳ (۲): ۳۱-۴۲.
- طهوری، نیر. زمستان ۱۳۹۶. آموختن از هایدگر: پدیدارشناسی در معماری تأثیر فلسفه هایدگر در



- نظریه پردازی؛ معماری: هویت مکان در نظریات کریستین نوربرگ شولتس و کریستوفر الکساندر. در کیمیای هنر (۲۵): ۷۳-۹۲.
- فتحی زاده، مرتضی و محمدی اصل، مهدی. پاییز و زمستان ۱۳۹۰. «باربور و یک پارچگی علم و دین». در پژوهش های علم و دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (۲): ۷۹-۵۵.
- کاپرا، فریتوف. ۱۳۶۶. تائوی فیزیک. ترجمه حبیب الله دادفرما. چ ۱. تهران: کیهان.
- کاکایی، قاسم. پاییز و زمستان ۱۳۸۶. «نیستی و کارکرد آن در مباحث الهیات در نگاه مولانا و مایستر اکهارت». در پژوهش نامه فلسفه دین (نامه حکمت) (۲): ۳۹-۶۲.
- کالینز، پیترو. ۱۳۷۵. تاریخ تئوری معماری: دگرگونی آرمان ها در معماری مدرن. ترجمه حسین حسن پور. تهران: قطره.
- گیدیون، زیگفرید. ۱۳۸۶. فضا، زمان و معماری. ترجمه منوچهر مزینی. چ ۱۱. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- لاوسون، برایان. ۱۳۹۱. زبان فضا. ترجمه علی رضا عینی فر و فؤاد کریمیان. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- لنگس، مارتین. ۱۳۸۶. تصوف چیست. ترجمه امان الله ترجمان. تهران: پرشکوه.
- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. ۱۳۷۸. مثنوی معنوی. به اهتمام توفیق ه سبحانی. چ ۱. تهران: روزنه.
- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد. ۱۳۵۲. دیوان کامل شمس تبریزی. مقدمه و شرح حال از بدیع الزمان فروزان فر. چ ۳. تهران: جاویدان.
- مهاجری، ناهید و قمی، شیوا. بهار و تابستان ۱۳۸۷. رویکردی تحلیلی بر نظریه های طراحی کریستوفر الکساندر از یادداشت هایی بر ترکیب فرم و زبان الگو تا مفاهیم جدیدی از نظریه پیچیدگی. در هویت شهر (۲): ۴۵-۵۶.
- نادرزاد، امین و رحمانی، مهسا. شهریور ۱۳۹۰. مفاهیم معماری خوب از دیدگاه کریستوفر الکساندر. رساله کارشناسی ارشد معماری، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی.
- ناکامورا، هاجیمه. ۱۳۷۷. شیوه های تفکر ملل شرقی. ترجمه مصطفی عقیلی و حسین کیانی. ج ۱ (هند-چین). چ ۱. تهران: حکمت.
- ندیمی، ضحی. ۱۳۹۰. میانه میدان، پژوهشی در چیستی مرکز و نقش آن در آفرینش معماری. رساله کارشناسی ارشد معماری، دانشکده هنر و معماری دانشگاه یزد.
- نصر، سید حسین. ۱۳۸۹. هنر و معنویت اسلامی. ترجمه رحیم قاسمیان. تهران: مؤسسه انتشارات حکمت.
- همتی، جهان بخش. آبان ۱۳۸۸. معماری و راز جاودانگی؛ راه بی زمان ساختن. در کتاب ماه علوم اجتماعی (۲۰): ۶۲-۶۵.
- هومن، محمود. ۱۳۴۸. تاریخ فلسفه: از آغاز تا نخستین آکادمی. چ ۲. تهران: طهوری.
- Alexander, Christopher. May 2003. New Concepts in Complexity Theory: A Scientific Introduction to the Concepts in the Nature of Order. Retrieved from natureoforder.com.
- Alexander, Christopher. 2005. The Nature of Order (An Essay on the Art of Building and the Nature of



Annual Meeting of the Environmental Design Research Association (EDRA), Sacramento, CA.

- Seamon, David. April 2018. Life Takes Place: Phenomenology, Lifeworlds, and Place Making. New York: Routledge.
- Seamon, David. October 2018. Ways of Understanding Wholeness: Place, Christopher Alexander, and Synergistic Relationality. In The 10th-Annual Conference on Christopher Alexander. Portland, Oregon.
- Seamon, David. 2019. Christopher Alexander's Theory of Wholeness as a Tetrad of Creative Activity: The Examples of A New Theory of Urban Design and The Nature of Order. In Urban Science 3(2): 1-13.
- the Universe) Book3: A Vision of a Living World. California: The Center for Environmental Structure.
- Alexander, Christopher. 2004. The Nature of Order (An Essay on the Art of Building and the Nature of the Universe) Book4: The Luminous Ground. California: The Center for Environmental Structure.
- Bashneen, Sarah. 2013. Identification and Performance Evaluation of Christopher Alexander's PATTERN 60 in the context of Urban Dhaka to Investigate Livability. M.A. Thesis, Department of Architecture, Bangladesh University.
- Kuloglu, Nilgun & Samlioglu, Tulay. 2012. "Perceptual and Visual Void on the Architectural Form: Transparency and Permeability". In Journal of Architectoni.ca (2), Toronto: The Canadian Center of Academic Art and Science, pp. 131-137.
- Passia, Yota & Roupas, Panagiotis. 2018. De-coding the possibilities of spatial assemblages: a design methodology of topologizing architectural morphology. In Relating Systems Thinking and Design 7th Symposium. Italy: Turin.
- Salingaros, Nikos A. Some Notes on Christopher Alexander. Retrieved from <http://zeta.math.utsa.edu/~yxk833/chris.text.html>.
- Seamon, David. May 2007. Christopher Alexander and a Phenomenology of Wholeness. In

